

هو العليم

حفظ حریم تشیع در استعمال تعابیر و جملات
ضرورت تأمل در ریشه‌ها و پیامدهای حوادث

طرح مبانی اسلام - سال ۱۴۳۰ هـ ق

بیانات

حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فرق بين مسير حق با ساير مسيرها

مسئله‌ای که امروزه خیلی صحبت می‌شود و به نظر می‌رسد که به‌طور کلی، گرایش‌ها و میل‌ها به آن سمت‌وسو هست، مسئله غلبه احساسات است و تصور بر این است که هر چه در این مسیر بتوان احساسات افراد را بیشتر به حرکت درآورد، راه سریع‌تری برای رسیدن به نتیجه پیموده خواهد شد. این یک مطلبی است که به نظر می‌رسد امروزه و همیشه مطرح بوده و فرق بین مسیر مستقیم و حق با ساير مسيرها در این مسئله است.

شکی نیست این مطالبی که امروز دارد اتفاق می‌افتد اموری است که موجب تألم انسان است، انسان متأثر می‌شود که چطور این وسط افراد بی‌گناهی [مثل] بچه، غیر بچه که در این قضیه دخالتی ندارند، باید از بین بروند؟ و هر کسی نسبت

به این مسئله و این وضعیّت متألّم می‌شود.

اهمیت توجه به ماهیت حوادث

ولی صرف‌نظر از این مطلب، دو نکته است که ما

باید به آن توجّه کنیم؛

نکتهٔ اوّل اینکه: هر واقعه و حادثه‌ای که اتّفاق

می‌افتد، باید ماهیّت آن را کاملاً با محتوایی که دارد

بشناسیم و نسبت به آن موضع مناسب در پیش

بگیریم. توجّه کردن به خود آن حادثه و هویت

خارجی حادثه بدون نظر کردن به ماهیّت آن حادثه،

موجب رهزنی راه انسان می‌شود، موجب اشتباه در

مسیر انسان می‌شود، موجب اشتباه در فکر انسان

می‌شود.

یکی از افرادی که الآن موجود است و در طهران

امام جماعت مسجدی است، در زمانی که بین ایران

و عراق درگیری و جنگ بود، فردی بود که در خود

مسائل بود نه این که از کنار [چیزی بداند]، در

جریان قضایا بود، از جمله صحبت‌هایی که همان

وقت خودش به من گفت [این بود]:

در یکی از همین عملیات‌ها (ظاهراً عملیات پنجوین) همهٔ افراد بلااستثناء گفتند که این عملیات محکوم به شکست است، منتها فرمانده‌ای که در آنجا بود، می‌گفت: «ما باید این را انجام بدهیم، اگر انجام ندهیم آن وقت می‌گویند: ”شما کاری انجام ندادید، همین‌طور دست روی دست گذاشتید هیچ تحرّک [و] حرکتی در اینجا [انجام ندادید]“ و این برای ما عیب است!»

حدود هفتصد نفر [شهید شدند]. چطور وقت

پاییز برگ‌ها همه زرد می‌شود [و] منتظر یک باد است، وقتی که باد می‌وزد همین‌طور این برگ‌ها از درخت می‌ریزد؟ چون منطقه کوهستانی بود، همین‌طور این جوان‌های مردم از روی کوه پایین می‌ریختند و از بین رفتند.^۱»

حالا هر کسی به این قضیه نگاه کند چه می‌بیند؟

یک صحنه دلخراش از بین رفتن مردم، از بین رفتن جوان‌های مردم، جوان‌های صاف و پاک، جوان‌هایی که واقعاً برای اسلام رفتند، شکی نیست که آنها هدفشان هدف اسلام و دفع تجاوز بود، در این مسئله کسی نمی‌تواند شک کند، چون شک بکند یعنی در واقع انکار واقعیت کرده، چیزی که واقعیت بوده این بوده، کسی که اینها را مجبور نکرده بود جبهه بروند، تفنگ که درب خانه مردم نیاورده بودند، همه با اختیار خودشان، با میل خودشان، با صفای خودشان، با صداقت خودشان رفتند، در این طرف مسئله شکی نیست.

ولی صحبت در ماهیت این حادثه است، که انسان بررسی کند و ببیند این ماهیت چگونه بوده؟ هر کسی به این صحنه نگاه کند می‌گوید این صحنه،

^۱ این تعبیر من نیست؛ تعبیر ایشان بود.

صحنه عاشوراست، از یک طرف دشمن متجاوز، از یک طرف این جوان‌های پاک و صاف و بی‌غل و غش می‌روند، [وقتی] انسان نگاه به این حادثه و قضیه می‌کند می‌گوید عاشوراست و در این شکی نیست؛ الان که عاشورا [را] همه جا می‌گویند!

ولی یکی اطلاع پیدا کند بر اینکه این قضیه از چه نیتی برخواسته؟! این مسئله از چه هدفی نشئت گرفته؟! این قضیه برای چه مقصدی است؟! برای اینکه دیگران بگویند فرمانده در اینجا حرکت کرده! و الا آن جوان‌هایی که دارند می‌روند و کشته می‌شوند [نیت را] چه می‌فهمند؟ می‌گویند: «حمله کنید»، آن هم می‌گوید: «چشم». و الا اگر در آن موقع بایستند و بگویند که نه، ما انجام نمی‌دهیم، ما این کار را نمی‌کنیم، خب فرمانده چه می‌کند؟ کاری انجام نمی‌دهد، فوقش می‌گویند تخلف کردند و بعد هم مسئله مراحل و راه قانونی خودش را طی می‌کند؛ ولی این ماهیت مسئله چون روشن نیست، این حادثه پیش می‌آید، اگر این ماهیت مسئله روشن بود [اتفاق نمی‌افتاد].

امثال ذلک خیلی بود، این یکی [از] آنهاست. ایشان [شبهه این واقعه] خیلی می گفت، از جمله این بود. عرض کردم فرد مطلعی بود و خودش در همان مراکز تصمیم گیری بود.

چون کسی از نیت خبر ندارد این واقعه پیش می آید، چون کسی از آن مسائل نفسانی اطلاع ندارد این قضیه پیش می آید و الآن هم این مطالب را می گویند یعنی این مطالب مطالبی است که نوشته می شود [بلکه] نوشته شده، مطلب، مطلب من نیست، در این کتاب هایی که درآمده صریحاً گفته شده، مثلاً به خاطر عدم همکاری این قضیه پیش آمد! به خاطر فلان قضیه پیش آمد! دیگر الآن این طور نیست که خلاصه [گفته نشده باشد] گرچه هنوز خیلی مطالب گفته نشده ولیکن چند درصدی اش گفته شده .

مهم برای ما متابعت از چه مسیری است؟ این مسئله مهم است، یعنی یک فرد به عنوان شخصی که می خواهد دنبال مکتب اهل بیت برود، دنبال مکتب تشیع برود، این فرد باید چه مسیری را در [پیش بگیرد]؟! به ماهیت پدیده ها و حوادث باید نگاه کند

یا به همان هویت خارجی؟ به کدام باید نگاه کند؟
هویت خارجی همین ظهوری است که می‌بینیم؛ اگر
ما هویت را شامل نیات نگیریم و فقط به همین
صورت ظاهر توجه کنیم، همین است که: یک طرف
دشمن کافر و ملحد و یک طرف هم مسلمان، شیعه
دوازده‌امامی، بچه‌های معصوم و پاک و صاف و
نیاتشان هم نیاتِ خدایی، تمام شد، پس این وسط
شد عاشورا! دیگر مطلب جای تأمل ندارد.

اما وقتی که آدم ریز می‌شود، از این ظاهر یک
پرده داخل می‌رود، یک مرحله را باز می‌کند و
می‌رود [به] آنچه که در ظاهر پیدا نیست، حالا آن
اعماق را کار نداریم، یک خُرده انسان در داخل
می‌رود، یک خُرده می‌رود به نیت نگاه کند؛ حالا
افرادی هم که آنجا هستند [مثل] آن شخص که
مسئول بود هیچ [کار نداریم]، انتقام گرفت و
[رفت]. [وقتی انسان] یک خُرده حرکت می‌کند و
جلو می‌رود یک دفعه می‌بینی چهره‌اش درهم
می‌شود [می‌گوید:] «عجب! عجب! پس این طوری
بوده! این عجب عجب‌ها برای چیست؟ برای این

است که ما به ماهیت توجّه نداریم، به آن حقیقت مسئله که ماورای هویت خارجی است نگاه نمی‌کنیم. لذا [می‌گوییم] عجب این‌طور، عجب آن‌طور!

آگاهی اولیاء الهی از باطن و ماهیت

مسائل

در همین سفر [که] مشرف بودیم یک روز در یکی از اماکن زیارتی [که] رفته بودیم من رو کردم به یکی از دوستان گفتم: همین جا را که می‌بینید یک وقت بزرگان مشرف می‌شدند و کنار این دیوار می‌نشستند، یادم هست. در یکی از این نشستن‌ها و جلوس‌ها که خدا رحمت کند مرحوم آقا سید عبدالکریم کشمیری هم مشرف شده بودند، یک شخصی وارد حرم می‌شود، مرحوم آقای حداد رو می‌کنند به این شخص و می‌گویند: «در آینده خواهی دید که چه مسائلی به وجود خواهد آمد!» حالا آن چه کسی بوده ما نمی‌دانیم، عراقی، پاکستانی، هندی، بنگلادشی یا ایرانی بوده [نمی‌دانیم]، بالأخره یکی بوده که لابد یک مسائلی در نیت داشته، اما آن نیت را چه کسی می‌خواند؟ من نمی‌توانم آن نیت را

بخوانم، شما نمی‌توانید بخوانید، [چون] به ظاهر نگاه می‌کنیم می‌بینیم به‌به مثلاً یک فردی است مثل سایر افراد کاری که انجام می‌دهد [کار به ظاهر خوبی است].

اما آن کسی که باید ماهیت و باطن مسئله را دریاورد کیست؟ ما نیستیم، آن یکی دیگر است. او ماهیت را درمی‌آورد جلوی ما می‌گذارد [می‌گوید]: آقا بفرمایید، این ماهیت قضیه، حالا چه کار می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی بروی یا نه؟ به من اعتماد داری یا نه؟ اعتماد نداری خب بفرمایید [بروید]، اگر اعتماد داری بفرمایید این صورت مسئله، این هم نیت، مرا هم که می‌شناسی ما دفعه اول و دوممان نبوده که کسی نفهمد، تا حالا خیلی ماهیت‌ها را رو کردیم، بفرمایید این هم [یکی دیگر].

زائری در ظلمت و تاریکی!

مشرف بودیم حرم سیدالشهدا، یک بنده‌خدایی بود من فقط یک لحظه چشمم افتاد، -ما که پرونده همه را بستیم و اصلاً فکر هم نمی‌کنم، فکر بکنم به

هم می‌ریزم- [بعداً] در مسیر با وسیله‌ای که داشتیم
برمی‌گشتیم طهران یکی از دوستان پیش من بود
گفت: «فلانی، من فلان کس را در حرم دیدم داشت
زیارت می‌خواند چقدر ظلمانی بود، چقدر تاریک
بود!» آدمی است که وضعش از ما بهتر است. گفتم:
بله بله، من هم یک لحظه دیدمش، اینها مسخ
شده‌اند! یعنی آمده زیارت امام حسین ولی مسخ
است! امام حسین را با مسخی زیارت می‌کند؛ یعنی
وقتی نگاه در چشمش می‌کردی مسخ [بود]! نگاه به
اطوارش می‌کردی [مسخ بود]. گفتم: بله من [هم
دیدم]، البته نگفتم [تاریک و ظلمانی] ایشان تعبیر
کرد، منتها من گفتم: «اینها مسخ هستند»؛ البته گفتم:
«همه این‌طور نیستند تفاوت دارند»، آن هم گفت:
«بله.»

ولی ببینید آقا آن کسی که پا روی حق بگذارد
[این‌طور می‌شود]. حالا این چه کسی بوده؟ این
کسی بوده که خودش در یک جلسه به رفقای ما
اعتراف کرده که در این قضیه حق با فلانی است،
صریحاً گفته [بود]. وقتی که این مطلب را از قول او
نقل کردند گفته بود: «من نگفتم دروغ است!» بعد آن

شخص ناقل هم گفته [بود]: «خیلی خب یک فردایی هم داریم، عیب ندارد من به شما دروغ گفتم؛ قضیه را می‌گذاریم برای فردا، بالأخره آنجا نمی‌شود به کسی دروغ گفت، اینجا دروغ می‌گوییم، راست می‌گوییم، سر هم را شیره می‌مالیم.» ببینید [مسئله] خیلی روشن [است].

شما آمدید زیارت امام حسین، در آن زیارت می‌گویید: «**یا لیتنا کنا معکم فنفوزُ فوزاً عظیماً.**» السلام علیک فلان، السلام علیک فلان، [اینها]

یعنی چه؟ همین [فقط بگوییم] السلام علیک فلان! بلند می‌شویم [زیارت می‌رویم و] یک‌ذره [تغییر نمی‌کنیم!] امام حسین را باید بدون مسخ زیارت کرد که یک چیزی در وجود آدم قرار بگیرد، امام حسین مسخی با رفتن به سینما تفاوت نمی‌کند، چه شما بروی در سینما فیلم تماشا کنی چه بروی در حرم امام حسین [فرقی ندارد]؛ چون هر دو مسخ است.

شما گوسفند [را تصور کن]، نعوذبالله، حیوان که این حرف‌ها را می‌فهمد، یک چوب، [البته] چوب هم می‌فهمد، به خدا این چوبها، درها، سنگ‌ها اینها همه

معرفتشان بیشتر از ماست، حالا از [این] باب [که] چاره نداریم می‌گوییم، شما چوب را در خیابان بگذار چوب است، همان چوب را در حرم امام حسین بگذار چوب است، این چوب را ببر درب سینما درست کن چوب است، نمی‌فهمد، از آن حدود خودش خارج نمی‌شود، در آن حدودی که دارد، در آن ماهیت و هویتی که دارد، در همان‌جا بسته است، باز نیست.

او کلید نینداخته این کله را باز کند و مطلب را ببیند چه بوده، می‌گوید: «نه، من کی چنین حرفی زدم؟ این هم دروغ است مثل دروغ‌های دیگر که درآورند، اینها را هم از خودشان درآورده‌اند!» آن بنده خدا گفت: «خیلی خب، اگر ما دروغ درآوردیم پس وعده ما و شما فردا [قیامت].»

یا کتاب مرحوم آقا را برداشتند با دست‌نویس مرحوم آقا [چاپ کردن]، آخر من پسر آقا نمی‌توانم این دست‌نویس را بخوانم، شما برای چه کسی این را چاپ کردید؟! من پسر آقا نمی‌توانم بخوانم، یک صفحه می‌خوانم خسته می‌شوم، غرض شما [از چاپ چه بوده؟]

ببینید این [مطلبی] که من می‌گویم همه جا هست، همین جا هم که ما نشستیم هست، همین جا! همین آمدن ما، همین بحث‌مان، همین وضعیّت‌مان [با این مطلب هست.] و به‌خاطر همین است که مردم دیگر ما را نمی‌پذیرند، چرا؟ چون ما با حق با مردم حرف نمی‌زنیم، ما صنفی حرف می‌زنیم، ما نوعی حرف می‌زنیم، ما با تَحَزُّبُ حرف می‌زنیم، حق، حق است.

تأکید علامه طهرانی نسبت به تبیین هدف

انقلاب اسلامی در ایران

مرحوم آقا وقتی که در سنهٔ چهل و دو با مرحوم آقای خمینی قیام کردند مطلبی را که به ایشان گفتند این بود که: «حاج آقا روح‌الله ما باید ببینیم که چه مسیری را و چه نیت و هدفی را در این قیامان تعقیب می‌کنیم؟ این باید برای مردم روشن بشود که آیا مقصود و هدف از این قیام برتری روحانیّت است؟ حکومت روحانیّت است و در زیر سلطه گرفتن سایر افراد است توسط روحانیّت؟» خب این یک مسیری است.

به مردم بگوییم آقایون ما می‌خواهیم شما را

بیندازیم جلو بچه‌های شما کشته بشوند، زنتان کشته
بشود، بی‌ناموسی بشود، _ همه چیز در انقلاب و قیام
هست _ برای اینکه من بشوم رئیس شما، منی که
معمّم هستم باید رئیس شما بشوم! مردم تکلیفشان
را می‌فهمند چیست، یا انجام می‌دهند یا نمی‌دهند،
دیگر خودشان می‌دانند، [مثلاً] می‌گویند: باشد، ما
به‌خاطر شما این کار را می‌کنیم. حالا چه منافی
پشتش هست خودشان می‌دانند، الآن در دنیا مگر
نیست؟ الآن در دنیا که حرف از خدا نمی‌زنند، همه
جمع می‌شوند می‌گویند: ما کمک می‌کنیم برای تو
رای جمع می‌کنیم وقتی که رئیس جمهور شدی فلان
کار را به ما بدهید، با هم قرارداد را می‌بندند و
معاملات را در پشت پرده انجام می‌دهند. [بعد]
بسم‌الله، راه می‌افتند این می‌گویند به این رای بدهید،
او می‌گوید به او رای بدهید، هر کسی برنده شد این
را می‌کند وزیر فلان، آن را می‌کند مدیر کل فلان و
بالآخره غنائم را تقسیم می‌کنند. این چیزی که در دنیا
هست!

اسلام، مسیر اصلی انقلاب

ولی در مکتب حق این نیست، مرحوم آقا رو

می‌کنند می‌گویند: «حاج آقا روح‌الله ما مسیرمان در این قیامی که کردیم چیست؟ مسیر ما باید اسلام باشد.» اسلام هم که فقط اختصاص به روحانیت ندارد، اسلام برای کیست؟ برای پیغمبر است و الآن هم صاحبش امام‌زمان، تمام شد. ما می‌نشینیم کنار، ما باید دعوت به چه کسی بکنیم؟ دعوت به پیغمبر و امام‌زمان کنیم، بدوش پیغمبر و ختمش امام‌حیّ، باید بین این دو [باشیم]، ما باید فقط دعوت به این مکتب بکنیم؛ حالا در این قضیه روحانی طبعاً باید همراهی کند، چون آن روحانی هم دعوت به اسلام می‌کند، برای چه این همه درس خوانده؟ برای اینکه یک روزی تبلیغ بکند، این منبرهایی که می‌رفته، نمازهایی که در محراب می‌خوانده [برای چیست؟]

مُعَبَّآ و مُقَبَّآ و مُعَمَّم *** به قتل اهل دل گذشته مصمّم

این همه تا به حال درس خوانده و حدیث خوانده برای چه خوانده؟ برای همین که بیاید تبلیغ [کند]، بسیار خوب پس بفرما، حالا ما آمدیم داریم به همانی دعوت می‌کنیم که جنابعالی منبر می‌روی، ما مردم را به همانی دعوت می‌کنیم که جنابعالی می‌روی در محراب [برایش] نماز می‌خوانی، به

همان داریم دعوت می‌کنیم.

دیگر چه کسانی باید بیایند؟ بازاری‌ها، پزشکان، همه اینها مسلمان هستند، هر کسی [که] مسلمان است زیر این عَلَم و پرچم بیاید، زن و مرد بیاید، مرحوم آقا تعبیرشان این بود: «حتی فاحشه هم باید بیاید.» چون او هم مسلمان است، به کار زشتش نباید نگاه کرد به اسلامش باید نگاه کرد، ما باید دعوت به اسلام بکنیم آن فاحشه هم دست از فحشایش برمی‌دارد، آن آدم خلاف هم دست از خلافش برمی‌دارد، آن پلیس ژاندارم هم دست از آن کار خلافش برمی‌دارد، بالأخره اینها مسلمان هستند، همه‌شان که بهائی نبودند، خیلی از این ارتشی‌ها مگر نمازخوان و روزه‌گیر نبودند؟ چون در زمان شاه افسر بود خراب بوده؟ نه آقا، این همه آدم‌های خوب بودند.

در فامیل خود ما افرادی بودند در ارتش و اقداماتی می‌کردند که اصلاً کسی جرأت نمی‌کرد این کارها را بکند. عموی مادری ما _ خدا رحمتش کند یکی از آنها خیلی آدم خوبی بود _ ایشان زمان شاه در تمام مجامع افسران آن زمان شراب را ممنوع کرده

بود، یک قطره شراب کسی حق نداشت در باشگاه‌ها و پارتی‌ها و جاهای دسته‌جمعی بیاورد، روزه‌خوری را ممنوع کرده بود و بعد اخراجی می‌داد و تعقیب می‌کرد، شب‌های احیا همهٔ اینها را جمع می‌کرد و قرآن سرشان می‌گرفت و بِکَیَااللهِ انجام می‌داد. چه کسی آن موقع [یعنی] زمان شاه این کار را می‌کرد؟ مرحوم آقا هم دوستش داشتند و بعد از انقلاب هم مدّت‌ها در مسئولیت خودش نگه داشتند، از طرف مرحوم آقای خمینی تصریح [شده] بود که سرتیپ غلام رضا شیرازی در همان جا باقی بماند. _خدا بیامرزد آدم خوبی بود_ اینها این جوری هم بودند و اینها همان‌هایی بودند که در زمان چهل و دو در دارودسته [و] برنامه‌های کذایی بودند، ایشان و برادرشان و مرحوم حاج آقا معین.

ایشان (مرحوم علامه طهرانی) می‌گفتند: «ندای اسلام همه را باید بگیرد.»

رسول خدا وقتی که آمد و ندای اسلام داد در این ندای اسلام سلمان و ابی‌ذر را جدا نکرد، سراغ ابوسفیان هم رفت، گفت: تو هم بیا، اگر روزه‌ای در دلت هست تو را هم قبول می‌کنیم، اگر نیّت صاف در تو هست تو را هم قبول می‌کنیم، ابوجهل و

ابوسفیان را هم قبول می‌کنیم، خودشان نخواستند

[و] خودشان می‌دانند، سفره برای همه باز است!

انتقاد از عافیت طلبی برخی روحانیون در

جریان انقلاب

این مائده‌ای که در اینجا گذاشته شده این مائده

برای همه است این ندا ندای اسلام و ندای حق

است. [اتفاقاً] در همین مسئله و راستا اوّل مخالفتی

که از سوی اقشار نسبت به این مسئله پیش آمد از

همین روحانیّت بود، همه افراد آمدند غیر از

روحانیت؛ البتّه عدّه خاصی بودند [که همراهی

کردند]، خدا رحمت کند مثل مرحوم آقای حاج

صدر الدین [حائری شیرازی] پدر آقای شیخ روح

الله ایشان از آن افراد بسیار گیوه کشیده و آستین بالا

زده و به اصطلاح پا به رکاب [بودند]، افراد دیگری

بودند خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ محمد جواد

فومنی که طهران نماز می‌خواند، مرحوم دستغیب

بود، خیلی از افراد بودند که واقعاً اینها پا به کار

بودند، یعنی این طور نبودند که فقط وقتی احساس

بکنند مسئله‌ای نیست زیر اعلامیّه را امضاء کنند، یا

وقتی احساس کنند در یک جمعی از شش طرف

خیابان‌ها مأمون است در آن جلسه شرکت کند، نه!
اینها افرادی بودند که تا آخر قضیه رفته بودند و بعد
حتی مرحوم حاج صدرالدین چشمش را در همین
گرفتن‌ها و زدن‌ها و زندان‌ها از دست داد.

وقتی که مرحوم آقا شیخ جواد فومنی از زندان در
آمد پدر ما از این قضیه مطلع نبود بعد از سه یا چهار
روز دیگر مطلع شدند، خوب ایشان تلفن نداشتند؛
ولی همه علمای طهران از زندان آزاد شدن آقا شیخ
جواد فومنی مطلع شدند، در این چهار روز یک نفر
به دیدن ایشان نرفت، یک نفر نرفت! بعد از چند روز
که پدر ما مطلع شدند یک شیشه عطر قمصر
برداشتند رفتند دیدن [ایشان و] به او دادند؛ ایشان
وقتی عطر را گرفت گذاشت روی چشمش گریه‌اش
گرفت، گفت:

«آقا سید محمد حسین چند روز که من از زندان آمدم، یک نفر به دیدن من نیامده!
اولین نفری که آمده شما هستید و داری به من عطر می‌دهی.»

و آن عطر را تا آخر حیات نگه داشته بود، فقط
موقع نماز [استفاده می‌کرد].

ببینید چه کسی دارد دعوی اسلام می‌کند، چه
کسی دارد تبلیغ اسلام می‌کند، همه به فکر خودمان
هستیم، همه دنبال خودمان هستیم، اسلام را به دنبال

خودمان می‌کشانیم، این مسئله را می‌خواستیم بگوییم؛ همه دنبال رسیدن به اهداف خودمان هستیم، منتها رسیدن به اهداف وسیله می‌خواهد، آن وسیله چیست؟ اسلام است، بهترین وسیله اسلام است، بهترین وسیله دفاع از شعائر است.

تمجید از انتشار شایسته آثار علامه

طهرانی

گفتم خدمتتان [که] این رفقای ما _خدا خیرشان بدهد_ آمدند این کتاب را به این صورتی که می‌بینید درآوردند، کسی هست به این کتاب نگاه بکند و تمجید نکند؟! اگر کسی [هست تمجید] نکند به من بگوید کیست؟! من که خودم کیف کردم، هم از چاپش، هم از صفحاتش و هم از تحقیقاتی که اینها کردند، خیلی سختی کشیدند، صبح و شب مدارکش را جمع کنند [و...] با این وضع، که من هر شب می‌خوانم چند صفحه و بعد می‌خوابم، واقعاً حظّ می‌کنم، چه مطالبی مرحوم آقا [فرمودند]، چه استقبالی مردم کردند، که می‌گویند تمام شده است.

انتقاد از تنگ‌نظری برخی افراد نسبت به نشر

کتاب‌های علامه

حالا طرف در مشهد تلفن کرده به یکی از
همین‌هایی که کتاب فروشی دارد، سنش چقدر
است؟ ظاهراً هشتاد سال است؛ اینکه می‌گویم ما
برای چه روضه می‌گیریم؟ روضه امام حسین را برای
چه می‌گیریم؟ عادت است؟ نفس است؟ چیست؟

تلفن کرده، آقا شما فلان کتاب را دارید؟
- من اصلاً این کتاب را نمی‌دانم چه هست!
- آقا یک همچین کتابی [چاپ شده]
- نه، اصلاً این کتاب نیست! و شما هم اصلاً دنبالش نروید! تحریف شده است! برای
ایشان نیست! مشهد نیست و دنبالش نگردید!

حالا این طرف و آن طرف و روبرو، سه کتاب
فروشی دور همان [کتاب فروشی] پشت ویتترین
زدند. آقا جان نمی‌خواهی بگو نداریم، راست بگو،
اشکال ندارد، مگر آدم باید هر کتابی را بیاورد؟! نه،
شما قرآن [و] مفاتیح هم می‌توانید بیاورید، کسی هم
با تو کاری ندارد. [بگویید:] آقا قرآن ندارم، آقا من
این کتاب را ندارم، بروید از جای دیگر تهیه کنید،
حرف راست بگویید. این کتاب برای ایشان نیست و
تحریف شده و در مشهد پیدا نمی‌کنی [صحیح
نیست]. [البته] شخصی که تماس گرفته بوده [غریبه
بوده، از همین طلبه‌های مشهد بوده طلبه‌های عمومی
بوده، نه اینکه ارتباط داشته باشد، ولی آمده به فلانی
گفته این قضیه چیست؟ [آن شخص] گفته: این هم

از چیزهایی است که باید بینی [و] دیدی. هشتاد سال از سن گذشته آقای انصاری را دیده، آقای حداد را دیده، مرحوم آقا را دیده، این همه را دیده، این همه روضه خانه‌اش انداخته، نتیجه‌اش این!

آمدند به من گفتند: «آقا یک کتابی چاپ شده راجع به آقا [به نام] آیت نور، بخریم یا نخریم؟» گفتم: «ده تا بخرید، در هر اطاق یکی بگذارید!» البته من خودم یک تورق کردم نخوانده‌ام، متوجه شدم نویسنده چه کسی بوده، از طرز انشاء پیدا بود، چه اشکال دارد؟ چرا انسان بخواهد از مطلب فرار کند؟ ما اگر خود بدنبال نرویم [و] استقبال نکنیم، پس که باید به دنبال این حرف‌ها برود؟ حرف است زدند، کتاب است نوشتند، بسیار خب، حرف خوب در آن هست حرف خلاف هم در آن است، خلافتش را بگو خلاف است خوبش را هم بگو خوب است، چه اشکال دارد؟ چرا ما باید بسته باشیم؟ چرا ما باید حصار بیندازیم؟ این می‌شود مسخ شدن، حالا همان آقا که این [گفته] نگاه می‌کنی مسخ است مسخ است!

[می‌گویند:] «در این کتاب تحریف شده، حرف آقا را تحریف کردند.»

کدام [حرف]؟ کجا؟ والله ما یک کلمه را جا

نیانداختیم.

«این حرف‌های آقا را برداشتند ترجمه کردند و تحریف است!»

دست شما درد نکند. شما خودتان در این کتاب

نوشتید ما اینها را ترجمه می‌کنیم؟ در خود مقدمه

نخواندید؟! در خود مقدمه‌ای که از دست نویس آقا

هست نوشتید: «این کتاب از همین موسسه با

ترجمه عربی منتشر خواهد شد.» این را بگذارید کنار

آن حرف [که]: «چون این مطالب آقا ترجمه شده،

پس این کتاب آقا نیست.» آن وقت همین آقا بلند

می‌شود می‌رود امام حسین را زیارت می‌کند «**یا**

لیتی کنت معکم فافوز فوز عظیمًا» ای کاش چه

بودم، ای کاش دنبال شما بودم؛ امام حسین هم به

ریشش می‌خندد [و می‌گوید:] «برو دنبال کارت،

جای زوآر را گرفتی، اکسیژن را کم کردی، بلند شو

برو مشهد، کجا بلند شدی آمدی؟ برای چی؟»

اینکه مرحوم آقای حداد مکرر می‌گفتند: «در

جریان کربلا به جای گریه کردن فهمتان را زیاد کنید»

برای این است، برای اینکه ما به این بدبختی نیفتیم،

که امروز بعد از گذشت پنجاه سال از سنمان و اهن

وتلپ‌ها و بیا و بروها و درس دادن و فلسفه گفتن و

فقه گفتن، به روزی بیفتیم که به ریش ما بخندند! که نتیجه این همه درس‌ها و بحث‌ها این شد که این حرف را بزنیم، این مطلب را بگوییم. این برای چیست؟ به خاطر اینکه ما ماهیت مسئله را درک نکردیم، ماهیت قضیه را ما نیافتیم، در مکتب امیرالمؤمنین بجای پرداختن به ظاهر پرداخت به ماهیت است، به ماهیت باید نگاه کرد، به اهدافی که در پس این حادثه هست باید نگاه کرد، به نیت‌های نهفته و پنهانی به آن نیت‌هایی که کسی خبر ندارد باید نگاه کرد، به آن مقاصدی که آن مقاصد همیشه پنهان است باید نگاه کرد.

چرا امام صادق علیه السلام فرزندان

عبدالله محض را تأیید فرمود؟

امام صادق علیه السلام چرا با محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض بیعت نمی‌کند؟ چون از نیات خبر دارد، ما اگر آن موقع بودیم می‌گفتیم: «ای آقا! گرفتید نشستید، این منصور دوانقی، این هم پسران بنی‌الحسن، برنامه هم برنامه قیام پس چرا گرفتید نشستید؟» مردم می‌بینند اینها بنی‌الحسن هستند اینها اولاد پیغمبرند، آن طرف قضیه هم غاصب است

منصور است خلفای غاصب عباسی هستند [پس]
جلو می‌روند؛ امام صادق چه کار می‌کند؟ آن نیت را
خبر دارد می‌گوید:

«حکومت به دست این عبا زرده می‌افتد به دست شما نمی‌افتد بی‌خود دنبالش
نروید.»

چرا؟ چون من امام هستم از غیب خبر دارم.

امروزه که الحمدلله می‌گویند: «امام [علم] غیب
ندارد!» راحت خلاص، آن یکی می‌گوید: «حرف
امام حجّیت ندارد، از حجّیت ساقط است!» دیگر آدم
نمی‌داند به اینها بخندد یا گریه کند، حرف امام از
حجّیت ساقط است امام علم غیب ندارد، آقای دیگر
هم می‌گوید: «امام عصمت ندارد!» هر روز یک
چیزی الحمدلله در می‌آید، یک روز یکی زیارت
ناحیه را واهیه می‌شمارد، دیگری زیارت عاشورا را
رد می‌کند، آن یکی زیارت جامعه را می‌گوید: «برای
غالیان از تشیع است!» اینها همه به خاطر چیست؟
به خاطر این است که نرفتند یک مقداری سواد زیاد
کنند.

امام می‌گوید: من امام هستم و قضیه را می‌بینم،
آن تقدیر و مشیت خدا را تو نمی‌بینی [ولی] من
می‌بینم، گوش نمی‌دهی حالا [نتیجه را] بگیر؛ بعد

شروع می‌کنند امام را تهدید کردن، رسیدن به مقام وسیله می‌خواهد، وسیله چیست؟ باید از امام عبور کند، می‌روند سراغ امام: «بیعت می‌کنید یا نه؟ اگر بیعت نکنید فردا تو را می‌کشیم.» همین طوری مردم حرف ما را قبول نمی‌کنند، ولی اگر ببینند جعفر بن محمد آمد با ما بیعت کرد می‌گویند: «عجب جعفر بن محمد بیعت کرده است»، مسئله در اینجا [مهم است و در نتیجه] آنها هم می‌آیند.

امام صادق متعهد جان مردم است، نمی‌تواند بیعت کند، امام صادق متولی بر دین و خون و دماء و اعراض مردم است نمی‌تواند بیعت کند. مسئله مسئله خود امام صادق نبود، خود امام صادق را [منصور دوانیقی] زهر دادند و کشتند. بیعت امام صادق با اینها یعنی سفک دماء، یعنی هتک اعراض، یعنی تسلط افراد غیرمتأهل برای منصب خلافت، معنایش این است و امام صادق این کار را نمی‌تواند بکند، [لذا می‌گویند:]

«می‌خواهید زندان بکنید، بکنید، من با شما بیعت نمی‌کنم. اگر فقط بیعت من با شما بود مساله‌ای نبود، [اما] بیعت من با شما هزاران هزار نفر را به دنبال دارد، من نمی‌توانم دنبال خون آنها بروم.»

می‌دانید چه می‌خواهم بگویم خدمتان؟ به

مطالب دارید می‌رسید؟

این بزرگانی که همیشه در مسائل جانب احتیاط را داشتند به خودشان فکر نمی‌کردند، به مردم فکر می‌کردند، آنها به خود فکر نمی‌کردند که الآن یک وظیفه می‌آید اگر بخواهد به خود فکر کند اینکه فکر کردن ندارد خب ما این مسائل را می‌دیدیم به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند به خودشان بود .

در همین قم آن موقعی که تانکها راه می‌رفتند و تیراندازی می‌کردند بنده از ناوایی نان گرفته بودم همین‌طور صاف صاف در خیابان راه می‌رفتم که من را گرفتند کشیدند توی دگان خودشان و در را بستند گفتند: «سید تو اگر به خودت رحم نمی‌کنی به زن و بچه‌ات رحم کن، این چه وضعه؟!» گفتم: «من دارم می‌روم خانه دیگر به کسی کار ندارم.» وقتی که اوضاع بهتر شد یک افسر [که] من را ازدور دیده بود آمد دو نفر را مامور کرد که مرا به خانه برسانند [و] گفت: «قربان جدّت بروم آخر این موقع نان گرفتن است؟!» آن موقعی که بقیّه در خانه را شکستند و رفتند در خانه قایم شده بودند، [البته] اسم نمی‌برم چه کسانی [بودند] و بعد الآن هزار تا حرف می‌زنند،

آن موقع بنده جلوی تانک‌ها و تیرزدن سربازها نان گرفته بودم و داشتم صاف‌صاف [راه] می‌رفتم [سمت] خانه! پس معلوم است که آدم ترسویی نیستیم که حالا [فقط حرف این قضیه را بزنیم]، ولی آیا انسان همیشه باید به خودش فکر کند؟ نباید آدم به کس دیگر فکر کند؟ انسان فقط مسئولیت خودش را دارد؟ این بزرگانی که سابق شما کارشان را مورد ارزیابی قرار می‌دادید و رفتارشان و حرکاتشان و سکنااتشان و احتیاطاتشان را در مسائل [می‌دیدید]، اینها همه به خاطر چه بود؟ به خاطر دیگران بود و الاً آدم که امروز یا فردا غزل خداحافظی را می‌خواند و به اصطلاح شَر و شورش از این دنیا راحت می‌شود.

مهم برای مکتب اهل بیت پرداختن به ماهیّات قضایا و ماهیّات جریاناتی است که اتفاق می‌افتد و این یک مساله‌ای است که باید به آن رسید و دقّت کرد.

اهمیت واقع‌بینی در مواجهه با حوادث

[نکته دوم:] مطلب دیگری که انسان باید به آن توجه داشته باشد این است که در مطالبی که اتفاق می‌افتد انسان باید همیشه بهترین راه و بهترین طریق

را برای برخورد با آن قضیه در پیش بگیرد و این نگاه کردن به حقایق [و] به واقع هست. وقتی که یک دشمن مسلح، یک دزد در منزل شما می‌آید نمی‌توانید گریبانش را بگیرید و سرش را به دیوار بکوبید، در دستش اسلحه است و اگر شما بخواهید این عمل را انجام بدهید نه تنها آن به مقصد خود خواهد رسید بلکه شما هم از بین رفته‌اید؛ هم شما را از بین برده است هم به مقصدش خواهد رسید. پس حالا که این‌طور است نگذارید شما را از بین ببرد، بگذارید او به مقصدش برسد، پولی را که می‌خواهد ببرد.

یک دفعه ما در بعضی از کشورها رفته بودیم [و] آنها به خاطر ناامنی مسلح بودند؛ نگهبان و سگ خیلی داشتند، گفتم: «چرا شما این قدر سگ و نگهبان دارید؟» گفتند:

«اینجا ناامنی است و یک شب این نگهبانان کم بود دزدها آمدند منزل ما، پول هم نمی‌خواستند می‌دانستند که اینها مسلح هستند صاف گفتند که: "آقا اسلحه داری بده." خب اگر بگویم ندارم صاف توی کله‌ام می‌زند، در قفسه را باز کرد و گفتم: این اسلحه، بردارید بروید، آن هم برداشت و برد تشکر هم کرد و خداحافظی کرد و رفت.»

حالا اگر این کار را نمی‌کرد چه می‌کرد؟ هم خودش، زنش، بچه‌اش [را] می‌کشت هم اسلحه را برمی‌داشت و می‌برد؛ کار عقلایی کرده. پول هم

حتی برنداشتند، گفتند: پول نمی‌خواهیم، فقط ما
اسلحه می‌خواهیم. دزدهای گروهی بودند، یعنی
آنجا فریقی بودند. می‌گفت: بعد دیگر این کار را
کردیم [و نگهبان اضافه کردیم]. خیلی مهم است که
انسان در کیفیت مسئله چطور باید برخورد کند و
چطور باید نسبت به این قضیه آن طریقی که موجب
صدمه کمتر بشود را در پیش بگیرد.

اجتناب از قیاس اشخاص و حوادث با عاشورای
سیدالشهداء

یک مطلب دیگری که بدنبال آن قضیه است و
یک مسئله‌ای است که خیلی مهم است این است که:
ما نباید در تعابیرمان مطالب و مسائل را با هم خلط
کنیم، حدود و موقعیت هر شخصی باید مشخص
بشود، ماهیت هر حادثه‌ای باید روشن باشد و کسی
را به کس دیگر و حادثه‌ای را به حادثه دیگر نباید
قیاس کرد و این از مطالبی است که مورد نظر والیان
امر ما نیست، امامان ما تمام تلاششان بر این بوده که
حریم را در همه قضایا نگه دارند، حریم را در هر
جایی حفظ کنند.

خصائص حادثه عاشورا در پرتو کلام

وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام راجع به مسئله عاشورا می فرماید: هُنَا مَنَاخُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عِشَاقٍ لَمْ یَسْبِقْهُمُ سَابِقٌ وَ لَا یَلْحَقْهُمُ لَاحِقٌ. این قضیه با این کیفیت مسئله منحصر به فردی است. در دنیا قتل و غارت خیلی بوده، از اوّل خلقت آدم تا زمان ظهور حضرت قتل‌ها و کشتارها هست، جنگ‌ها بوده، تجاوزها بوده، تخریب‌ها و تدمیرها بوده، ولی عاشورا در طول تاریخ فقط یک روز بوده آن هم روز دهم محرم بوده! [اگر] شما بخواهید به نفس هویت خارجی نگاه کنید، نه هویت با همه حقایقی که درش هست، آن همان ظهور ماهیت می شود، منظورم همان نمود خارجی است؛ اگر بخواهیم [اینگونه] نگاه کنیم با مسئله عاشورا شاید اختلافی نداشته باشد، بالأخره در آنجا آدمند و تیر و خون است و در

۱ قال أمير المؤمنين عليّ عليه السلام: «هذا ...

مَصَارِعُ عِشَاقٍ شُهَدَاءٍ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ
وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ»

تهذیب، ج ۶، ص ۷۳ و بحار، ج ۹۸، ص ۱۱۶.

اینجا هم همین طور تیر و گلوله و خون و از بین رفتن است، تفاوتی در این مسئله از این نقطه نظر ندارد، چون در هر دو قضیه انسان است و جنس و فصلش حیوان ناطق است و این صورت ظاهر مسئله است. ولی صورت باطن قضیه آن صورتی است که این واقعه را از بقیه وقایع ممتاز کرده است، آن صورت صورت واقعی است و ما به خاطر آن صورت واقعی هر سال عزاداری می‌کنیم نه به خاطر این صورت ظاهری، اگر به خاطر صورت ظاهری باشد هر روز باید عزاداری کنیم، بالأخره هر روز یک جا قتل و غارتی بوده، الآن هست، سابق بوده، همیشه این مسئله بوده. اینکه الآن هر سال ما را به دنبال خود می‌کشد و بخواهیم یا نخواهیم دل‌های ما متحوّل می‌شود برای چیست؟ برای این است که امام حسین کشته شده است؟ خب خیلی‌ها در طول تاریخ کشته شدند، اینکه تحوّل ندارد، [یا] به خاطر اینکه بر بدن امام حسین اسب تازاندند؟ این قدر در تاریخ بوده ماشین و تانک از روی جنازه رد شده، از اسب هم بدتر، چرا ما آن را عاشورا نمی‌گیریم [و] خطاب عاشورا نمی‌کنیم؟

پس آنچه موجب دوام این حادثه شده است، آن اهداف و نیّاتی است که پشت این حادثه است؛ آن مطلبِ اصل بوده. وقتی که حضرت علی اکبر می آید و می خواهد به میدان برود، امام حسین گفت: «برو!» [اما] به همهٔ افراد [در ابتدا] گفت «نه»؛ این چه نیّتی بوده است؟! آیا این نیّت در تاریخ هم تکرار شده؟ آن هدفی را که اینها می دیدند و می گفتند: [اگر] هزار دفعه [هم ما را بکشند، دست بر نمی داریم].

اتفاقاً در همین سفر که بودیم، یک روز با رفقا صحبت می کردیم، می گفتیم: بیاییم با خودمان فکر کنیم واقعاً این چه بود؟ وقتی زهیر بن قین می گوید: «اگر هزار بار مرا تکه تکه کنند و دوباره [زنده] کنند، دفعهٔ هزارویکمی دست بر نمی دارم»، شوخی نمی کرده! [از] واقع این حرف را می زده. واقعاً ما کلاه خودمان را قاضی کنیم [آیا] ما هم همین هستیم؟ حالا به بقیّه کاری نداریم؛ همین رفقای که اینجا هستیم و صحبت می کنیم، ما هم همین هستیم؟! حالا هزار دفعه را نمی گوئیم! دو دفعه [یا حتی] یک دفعه ما را بکشند، دفعهٔ دوم زنده کنند،

فرار می‌کنیم! نهصدونودوهشت تایش پیشکشان! ما هم واقعاً همین هستیم؟! یا حبیب بن مظاهری که با آن وضعیّت و با آن نحوه آمده و [جانفشانی] می‌کند.

[علی‌کل‌حال] خیلی افراد در این جریانات و مسائل بودند و هستند و ما شنیده‌ایم که واقعاً مجاهدت‌ها کردند، زجرها کشیدند، مقاومت‌ها کردند، ولی آخرش ... این [مطالبی] که من می‌گویم، چیزهایی است که خودم دیده‌ام؛ مثلاً آن شخص می‌گوید: «دیدم دیگر اینجا نمی‌توانم [تحمل کنم]؛ اگر اینها بخواهند به این مسئله ادامه دهند، من [نام] افراد [مقصر] را خواهم گفت.» من از همین [رسانه‌ها] شنیدم!

یک دفعه قضیه برمی‌گردد و این مسئله [مقاومت] تا انتهای جریان [پیش نمی‌آید؛ یعنی من می‌آیم، می‌آیم تا اینجا و از اینجا به بعد دیگر نمی‌توانم] ادامه دهم]. ولی زهیر، حبیب، مسلم [بن عوسجه] این‌طور نبودند؛ [بلکه] اصلاً چنین مسئله‌ای به ذهنشان خطور نمی‌کرد. چون آنها در درجه‌ای از فهم قرار داشتند که آن درجه از فهم، بر ماده غالب

بوده. وقتی آن [فهم] بر ماده غلبه کند، چطور ماده می‌تواند بر معنا اثر بگذارد؟! ولی ما درجه‌مان در حد ماده است؛ منتها نه [بالاترین درجه] مادی‌گری؛ [بلکه] مقداری جنبه معنوی و روحانی هم دارد؛ این را قبول می‌کنیم! [گرچه] بالأخره در آن [شهادی کربلا نیز] توجه به بدن هست؛ هم در این [افراد عادی احساس] درد می‌آید، هم در آن [شهادی کربلا] درد می‌آید، هم این زجر می‌کشد، هم او. اینها را قبول داریم؛ ولی [فرق] بین این و آن همین است که می‌گویند: «دیگر کسی مثل اینها نمی‌آید»؛ قضیه این است. بین این مرتبه از فهم و شعور و آن مرتبه از ادراک [تفاوت بسیار است]. بین این مرتبه که وقتی ما برسیم به یک نقطه [از ادراک که امام علیه السلام مجری مشیت پروردگار است، با غیر این مرتبه تفاوت بسیار است].

در جریان کربلا حضرت ابوالفضل با علی بن الحسین با هم عهد بستند که فردا صبح یک نفر از اصحاب حق ندارند [به میدان] بروند! یعنی به اصحاب می‌گفتند شما نبایستی بروید. این دو نفر با

هم قرار گذاشتند که بیایند به جان لشگر عمر سعد بیفتند و همه را قلع و قمع کنند و [واقعاً این کار را] می‌کردند؛ یعنی حضرت علی اکبر و حضرت ابوالفضل این کار را می‌توانستند و می‌کردند.

می‌گویند [سپاهیان] شام رفتند به ابن‌زیاد بگویند: «چرا سی هزار تا آوردی؟! سیصد هزار تا باید بیاوری! سی هزار تا به جایی نمی‌رسد! این جور که ما می‌بینیم اینها همه را قلع و قمع می‌کنند.» اگر مشیت [الهی] نبود اینها این کار را انجام می‌دادند؛ چه کسی جلوی این قضیه را گرفت؟ امام حسین می‌گیرد! آیا این مسئله هم در ما هست؟ این قضیه [که] امام حسین بیاید و بزند و بگویند: «همان علی بن ابی طالب صفین الان دوباره زنده شده»، [بعد] یک دفعه خطاب [بیاید] که: «حسین، مقام شفاعت را می‌خواهی یا غلبه بر دشمن را؟» حضرت بفرماید: «مقام شفاعت را!»؛ آیا این هم در ما هست؟! همان موقع آن تیر آمد [و به حضرت اصابت کرد]. عاشورا قضیه‌اش این است.

حضرت سیدالشهداء، مجری مشیت پروردگار

اینکه [بزرگان] می‌گفتند باید به این مطالب فکر

کرد و آن جریان را متوجه شد و آن نزول حقیقت
توحید [را فهمید] آن مطلبی [است] که گفتم: در
جریان عاشورا خود سیدالشهدا این قضایا و مسائل
را به وجود آورد، یعنی او مجری مشیت خدا بود و
الأ ملائکه آمدند، وُحوش آمدند، طایفه جن آمد و
گفت: «دو دقیقه همه اینها را [از بین می بریم]». چرا
حضرت گفت «نه»؟ چون مقصود حضرت غلبه
نبود. ولی مقصود ما غلبه است، گرچه غلبه‌ای که در
آن رنگ خداست، نه غلبه‌ای که [بخواهد] یزید
و عمر و فلان کمونیست [سرکار] بیاید، غلبه‌ای که
در آن غلبه خدا بیاید، ولی [به هر حال مقصود ما]
غلبه است! خب خدا می گوید: «من غلبه را
نمی خواهم، شما برای من می خواهی غلبه کنی؟ من
غلبه را نمی خواهم؛ چه می گویی؟!» ما می گوئیم:
«نه، خدایا باید غلبه کنیم تا اینکه عالم چه و چه
شود!» خدا می گوید: «نه، آن غلبه برای ولی من
است، او هنوز نیامده، آن غلبه‌ای که مورد نظر من
است باید به دست او انجام شود.»

ما می خواهیم کارِ امام زمان را بکنیم. بسیار خب،

نیرویش را داشته باشید عیب ندارد! خدا می گوید:
«بسم الله، شما می خواهید آن کار را انجام دهید؟
بیاید بکنید، این گوی و این میدان!» شد یا نشد؟!
آن اولیاء خدا امروز را می دانستند، امروز را
می خواندند، امروز را می دیدند، امروز را نگاه
می کردند.

وقتی که امیرالمؤمنین به آن افراد می گفت نروید
عثمان را بکشید نه [به خاطر] اینکه عاشق چشم و
ابروی عثمان بود، از همه افراد به عثمان دشمن تر
بود؛ چون امیرالمؤمنین می داند فقط کشته شدن
عثمان نیست، یک روباهی در شام نشسته فقط منتظر
است که عثمان کشته بشود، لذا وقتی که عثمان از
معاویه تقاضا کمک کرد آمد و لشگر آورد [اما] وارد
مدینه نکرد از همان جا به شام برگشت. عثمان به
مروان گفت که: «تو و آن معاویه شما دوتا مسبب و
علت اصلی قتل من بودید؛ تو با کارهای خودت و
آن هم با شیطنت ها و مگری که کرده، آن می آید و به
داد من نمی رسد تا وقتی که کار از کار بگذرد.» و
همین طور هم شد، آمد در نزدیکی و بعد سر جای
خودش برگشت، چون منتظر بود [عثمان کشته

شود]. برمی‌گردد پیراهن عثمان را بالا می‌برد. ببینید، دنبال وسیله [است]! بالأخره مردم را باید یک طوری تحریک کرد، الان بهترین [وسیله] پیراهن عثمان شد. لذا پیراهن عثمان را چند میلیون خریده بوده که به دستش برسد [تا] بالای منبر [بگوید:] «آی! نگاه کنید این [ریش] خلیفه این پیراهنش، این هم انگشت‌های زنش!» انگشت‌ها را چندمیلیون دلار [خریده بوده]! [البته] آن موقع دلار که نبوده، طلا بوده!

لزوم ارائه حوادث و قضایا در چهارچوب

خود

قضایا و حوادثی که پیدا می‌شود را باید در چهارچوب خودش همان طوری که هست ارائه داد، ما از جایی دیگر نباید کمک بگیریم، عاشورا برای عاشورا است. امروز یزید و سنان بن انس و شمر خیلی زیاد است، تمام آنهایی که الآن این جنایات را انجام می‌دهند در مرتبه شقاوت چه کسانی هستند؟ [در رتبه] یزید و سنان و شمر هستند، منتها آن شمر آن صورت [را] داشت الان صورتش فرق می‌کند، آن موقع اسلحه جور دیگری بود الآن فرق می‌کند، در

این مسئله شکی نیست که در [آن] مرتبه شقاوت [افراد هستند و] اشکال ندارد، شقی همیشه بوده و خواهد بود.

ولی در قضیه عاشورا که فقط شمر و یزید نبود؛ این طرف قضیه امام حسین و حضرت ابوالفضل بود، اگر فقط در مسئله عاشورا عمر سعد و یزید و سنان داشتیم الآن هر روز عاشورا بود! ولی در قضیه عاشورا یک طرف مسئله مان سنان و خولی و شمر بودند. [در] مرتبه شقاوت [آنها] الآن هم هستند، همین صدامی که کذا و کذا [بود] واقعاً قساوتش از شمر کمتر بود؟ جلوی سر شیعه‌ها را می‌بریدند و این سیگار برگش را به لبش گذاشته بود و می‌خندید! این اگر روز عاشورا بود سر امام حسین را زودتر از شمر می‌برید. قطعاً این صدامی که رفت اگر از شمر قسی‌القلب‌تر نبود پایین‌تر نبود. یک چیز عجیب و جانوری بود که هیچ [انسانیتی نداشت]. صدتا [انسان] برایش می‌آوردند و می‌گفت همه این صد تا را ذبح کنید، ذبح می‌کردند و این هم سیگار می‌کشید و نگاه می‌کرد، [دستور می‌داد] صد تا دیگر بیاورید، [بلکه بالاتر] سیصد تا [سر ببرند] تا

یک مقدار اوضاع بهتر شود و مطمئن شویم که قضیه تمام است! یعنی یک هم چنین جانوری بود.

پس الآن ما شمر داریم نه اینکه نداریم، همه جا هم داریم، در هر کشوری شمرها، خولی‌ها و یزیدها [زیاد] هستند، ولی امام حسین چند تا داریم؟ حضرت ابوالفضل چند تا داریم؟ حضرت علی اکبر چند تا داریم؟ اگر امامت به علی بن الحسین نمی‌رسید به حضرت علی اکبر می‌رسید، یعنی تالی‌تلو بود منتهی [امامت] یک درجه بالاتر. چند تا داریم؟ این چیزی نیست که بخواهیم صندوق قایمش کنیم، آنها که می‌گویند ما قابلیت داریم حضرت علی اکبر بشویم بیایند با آنها صحبت کنیم، از بهائشان استفاده کنیم. آنهایی که قابلیت دارند بیایند بگویند.

انتقاد آیه‌الله طهرانی از قیاس‌های نابجا

آن آقای که خدا بیامرزدش آدم خوبی بود ولی بالاخره [معصوم نبود] می‌گفت:

«ای حسین اگر تو یک علی اکبر داشتی ما هزاران علی اکبر داریم اگر تو یک حبیب بن مظاهر داشتی ما هزاران حبیب داریم.»

در مشهد قبل از نماز جمعه سخنرانی کرد و خودم شنیدم. فوت کردند البته او را کشتند

[منظورم] مرحوم رجایی [بود]. مرد خوبی بود ولی حرف حرفِ باطل و ناشی از جهالتش بود.

جناب آقای شهید رجایی - خدا رحمت کند -

شما می گوید اگر تو یک علی اکبر داشتی ما هزاران علی اکبر داریم، یکی از این هزاران را بیاور تا من بگویم علی اکبر چه کسی بود و یکی تو چه کسی است! بله، در این شکی نیست [که] جوانهای صاف و پاک بودند، بنده هم می شناختم و بسیاری را هم نمی شناختم، ولی آیا حضرت علی اکبر شد؟

آیا ما می توانیم مرجع تقلیدی مثل مرحوم آقای بروجردی - با آن علمیت و صداقت و خلوص - را با فرد دیگری که لمعه می خواند [مقایسه کنیم و بگوییم:] «چون سید است و ریشش هم سفید است و عینک هم می زند، مثل آقای بروجردی است پس می شود از او تقلید کرد؟!» صحیح است یا نه؟! [یا] اگر کسی مثل میرزای شیرازی [که] در آن زمان با آن قداست و علم بود، آیا الآن هم می توانیم [کسی را با او مقایسه کنیم و] بگوییم این میرزای شیرازی است؟ بفرما! میرزای شیرازی علم داشت علم تو را هم ببینیم، میرزای شیرازی کیاست داشت کیاست تو را

هم بینیم، میرزای شیرازی معنویت و روحانیت و کشف بعضی از مطالب داشت، برای تو را هم بینیم، بدون دلیل [میرزای شیرازی] نگوئیم بالأخره [باید] چیزی باشد، ما هم بینیم، اشکال ندارد.

اگر شخصی مثل سید بحرالعلوم آمد آیا ما می‌توانیم بگوئیم: «بحرالعلوم‌ها امروز هستند؟» بگو یکی مثل بحرالعلوم بیاید که با اهل انجیل از روی انجیل ده صفحه را بخواند و همه را محکوم کند، در بین راه نجف و [کربلا] با اهل تورات تورات را بخواند که در همان جا سیصد نفر شیعه بشوند. بحر العلوم مورد عنایت حضرت بود تو هم یکی که مورد عنایت حضرت است بیاور، ما روی چشمان می‌گذاریم. دیگر نگوئیم این بحرالعلوم است اگر بگوئیم دروغ گفتیم، چون بحرالعلوم یک هویت خاص خودش را دارد ماهیت خاص خودش را دارد، میرزای شیرازی ماهیت خاص خودش را دارد و مرتبه خاص خودش را دارد. اگر یک کسی مانند میرزای شیرازی در آن رتبه بود و توانست در مقام ثبوت و اثبات به اهل خبره آن ماهیت خودش را

بنمایاند بسیار خب [قبولش می کنیم] اشکال ندارد، ولی کجا؟

بنابراین در آن طرف مسئله که امروزه افرادی هستند که همان شمر و سنان و خولی هستند شکی نیست، اما در این طرف قضیه [یا] این طرف خوب که حبیب بن مظاهر، حضرت ابوالفضل، سیدالشهدا، حضرت زینب، حضرت علی بن الحسین بود بفرمایید چه کسی [مشابهشان] هست؟ نشان بدهید الآن امام حسین کیست؟ نشان بدهید حضرت ابوالفضل کیست؟ یکی از این هزاران هزار درجه دار و غیر درجه دارهایی را که از بین می روند و کشته می شوند، [نشان دهند و] بگویند آقا این مانند حضرت ابوالفضل است. بسیار خوب، قبول می کنیم [یا] یکی از اینها حضرت علی اکبر است، بفرما می پذیریم، چه اشکال دارد؟ اگر هست بیارید، انسان که نباید از حق فرار کند.

اما اگر نشد نباید گفت این عاشورا است، نباید انسان بگوید که این بحر العلوم است، نباید بگوید این میرزای شیرازی است، نباید بگوید این شیخ انصاری است، نباید بگوید که این امام حسین است،

اگر این او نیست این را نباید گفت. بنابراین، کسانی که در روی منبرها می‌گفتند و در کتابها می‌نوشتند که ما حسین زمان داریم، ما علی زمان داریم، ما باید دنبال حسین زمان برویم [اشتباه است]. من یک دفعه خودم در رادیو [که] نوار از مرحوم آقای مطهری گذاشته بود شنیدم و البته راجع به موشه‌دایان در زمان سابق تعبیر به شمر کرده بود و می‌گفت: «شمر آن زمان مُرد خاکش کردند و شمر این زمان موشه‌دایان است.» این حرف را قبول می‌کنیم شمر این زمان موشه‌دایان است، مسئله خلافی نیست شاید حتی از شمر هم بدتر بوده، ولی جملهٔ بعدش که «امروز باید حسین زمانها را شناخت!» [ایراد دارد]، در آن طرف قضیه ایرادی نیست، این طرف مسئله ایراد است. مکتب تشیع به ما می‌گوید باید حریم را حفظ کرد، این تشیع است.

تجاوز در حریم عصمت!

الآن دارد جنایاتی در آنجا انجام می‌شود، [البته که] باید گفته شود، صحبت شود، تبلیغ شود، این مسائل باید این طرف و آن طرف اعلام شود، ولی اسم

عاشورا رویش گذاشتن تجاوز در حریم عصمت است! عاشورا معصوم بود، در حرکات معصوم بود. در جریان عاشورا، مسئله طهارت طهارت مطلقه بود طهارت ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ آلِ أَبِي تٍ﴾^۱، در آنجا تجلی کرده بود، چرا؟ چون مدیر عاشورا سیدالشهدا بوده.

گفتم به رفقا اگر همین عاشورا به دست حضرت ابوالفضل بود باز [این] عاشورا نبود، بالاتر از حضرت ابوالفضل چه کسی؟ بغل امام [بود]؛

سیدالشهدا به حضرت ابوالفضل می گوید: **بنفسی**

أنت، جانم به فدایت. ولی الآن که کربلا می روید

حرم امام حسین با حرم حضرت ابوالفضل فرق

می کند، این برای چیست؟ حضرت ابوالفضل مقام

شفاعت را دارد، تمام اوّلین و آخرین و [حتی]

جبرائیل را هم شفاعت می کند، جبرائیل باید کاسه

لیسی [بکند] و خاک [پای] حضرت ابوالفضل را

[ببوسد]، اینها به جای خود و قبول داریم، ولی مقام

امامت یک چیز دیگر است؛ یعنی ما حتّی در حریم

^۱ سوره احزاب (۷۳) آیه ۳۳.

[میان] امام حسین و حضرت ابوالفضل هم نباید داخل بشویم، این قدر مسئله مسئله مهمی است. حضرت ابوالفضل به جای خود، حضرت علی اکبر به جای خود، حبیب به جای خود، همه آنها جای خودشان را دارند [و] امام حسین هم به جای خود. بالاتر از این بگویم: امیرالمؤمنین هم با خود امام حسین فرق می کند! پیغمبر هم جای خود را دارد، هر کسی در جای خودش. خود امام حسین می گوید: «من را با پدرم امیرالمؤمنین نباید مقایسه کنید او ابوالائمه است من پسر اویم.» امام حسین مقام شفاعت کبری را دارد یعنی اصلاً عالمی که فقط ما این قدر می فهمیم که نمی دانیم؛ یعنی ما در این مسئله فکرمان به آنجایی رسیده است که بگویم: «ما نمی فهمیم.» گفت:

«بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم»

ما در قضیه امام حسین باید بگویم نمی فهمیم، تمام شد. خودشان معرفتش را بدهند. آن اولیاء [و] بزرگان فهمیدند. ولی وقتی که می خواهیم برویم ...

یکی از رفقای طهران [در] همین [سفر] کربلا

آمد من را دید و گفت:

«آقا می‌گویند وقتی که می‌خواهید حرم بروید اوّل بروید حرم حضرت ابوالفضل، تا از حضرت ابوالفضل اذن دخول بگیرید برای حرم امام حسین.»

گفتم: «به این حرف‌ها گوش نکنید، اوّل بروید

سراغ امام حسین [زیرا] او امام است، مقام امام بالاتر

از مقام غیر امام [است]، بعد حرم حضرت ابوالفضل

بروید.» - چیزی را که ما خودمان با چشمان در

اولیاء مشاهده می‌کردیم [این بود]..- اگر این‌طور

است پس مدینه هم اوّل حرم پیغمبر نروید، اوّل

بروید قبرستان بقیع از آنها اذن دخول برای پیغمبر

بگیرید! این حرف‌ها نیست، اینها همه تفنّات و

سلیقه‌ها است! اوّل بروید حرم سیدالشّهدا و بعد

حرم حضرت ابوالفضل تا از هر دو فیض ببرید، تا آن

رعایت ادب بشود.

در مکتب اهل بیت باید حریم محفوظ باشد. ما

برای این وقایع هزار تا تعبیر [از] تعبیراتی که نشان

دهنده این وقایع و جنایات و وحشی‌گری‌ها باشد

می‌توانیم استفاده کنیم، ولی تعبیری را که می‌خواهیم

انتخاب بکنیم باید مشخص شده و محدود باشد.

اینکه مرحوم مطهری گفت: «ما باید حسین‌های زمان

را بشناسیم» حرف غلط و باطلی زد و شکی در آن

نیست؛ هرکسی هم هر چه می‌خواهد بگوید. اگر حسین زمان باشد یک نفر است، آن هم الآن ولیّ حیّ ما است، تمام! این حسین زمان ما است این را قبول داریم هر کسی غیر از این باشد [قبول نداریم]، [حتی] ولیّ خدا هم باشد ما قبول نداریم، دیگر بالاتر از [ولیّ خدا] که خودمان [از عظمتش] می‌گوییم [که وجود ندارد]. امام، امام است، به حریم امام نباید وارد شد و به کارهایی که امام کرده نباید وارد شد و نباید اسم آن کارها را روی کارهای خودمان قرار دهیم. این همان چیزی است که بزرگان نسبت به آن دغدغه خاطر داشتند، نگران بودند که این دو موضع جای خود را عوض نکند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ